

## نمی خواستیم الیزه را اشغال کنیم!

### گفتگو با شیدان وثیق در خصوص حوادث می ۱۹۶۸

(علی ملیحی/شهروند امروز): «یک اقلیت روشنفکر اگر در سربازخانه ای که برایش فراهم ساخته اند محبوس بماند و دلخوش باشد کاملا بی تاثیر خواهد بود» این جمله، عبارت پایانی بیانیه معروف رهبران دانشجویی حوادث می ۱۹۶۸ معروف به بیانیه «نانتز» است. دانشجویان فرانسوی در طول بهار سال ۶۸ میلادی با اشغال دانشگاه‌های خود، حرکتی عظیم و منحصر به فرد را آفریدند که ابعاد مختلف آن فرانسه، اروپا و حتی دنیا را تحت تاثیر قرار داد. در خصوص جنبش «می ۱۹۶۸» با «شیدان وثیق» نویسنده و مترجم ایرانی ساکن پاریس که خود در جریان حوادث آن روزها حضوری فعالانه داشته است به گفتگو نشستیم.

حوادث سال ۶۸ را اساسا باید چه بنامیم؟ آیا جنبش بود؟ یعنی واجد آن مواردی بود که به آن جنبش بگوییم؟ آیا یک رویداد سیاسی بود؟ آیا یک شورش بود؟ آیا یک انقلاب برای تسخیر دولت بود؟

به نظرم حادثه ی می ۱۹۶۸ در فرانسه واجد همه ی مفاهیمی که نام بردید هست، چرا که به مراتب بیشتر و کامل تر از آنچه در سایر کشورها مثل آلمان یا آمریکا و ایتالیا اتفاق افتاد از این خصوصیات برخوردار بود.

می ۶۸ جنبش بود و شرایط یک جنبش را دارا بود. حوادث می ۶۸ به دانشجویان محدود نشد بلکه اقشار و طبقات شهری و حتی روستایی، نهادهای دولتی، خصوصی، مدنی و فرهنگی و هنری به آن وارد شدند و با آن خصوصیات منحصر به فرد اعتصاب می کردند و محل کار خود را اشغال می کردند. اما معنای اعتصاب این نبود که در جنبش های اعتصابی مرسوم شاهد آن هستیم، یعنی این که کارگران به سر کار نمی روند. در آن روزها همه بر سر کار خود حاضر می شدند، اما به بحث و گفتگو در خصوص وضعیت موجود می پرداختند و اینکه چه باید کرد و چه تغییرات و مناسبات نوینی باید ایجاد گردد.

اتفاقات می ۶۸ یک رویداد سیاسی بود چرا که کاخ الیزه به لرزش در می آید. بخاطر می آورم که در آن دوران که من ۱۷ سال داشتم و مدرسه خود را تعطیل و اشغال کرده بودیم در میان توده های دانشجویی به سمت بورس پاریس که یک مرکز اقتصادی و دولتی بود حرکت کردیم در آنجا دانشجویان با کوکتل مولوتف بورس را به آتش کشیدند. در پی این وضعیت ژنرال دوگل به آلمان می رود، از نیروهای فرانسوی مستقر در آلمان بازدید می کند، سپس بازمی گردد و مجلس را منحل می کند و انتخابات انجام می شود و احزاب سیاسی هم می پذیرند.

حوادث می ۶۸، در عین حال، شورش بود چرا که دانشجویان و مردم شبها در خیابانها حضور داشتند و تا صبح سنگفرشهای پاریس را از جا در می آورده به شکل سنگر درست می کردند تا در درگیری با پلیس از آن استفاده کنند.

و در نهایت می ۶۸ یک انقلاب بود چرا که محدود به خواسته های مشخص اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی نبود. انقلاب می ۶۸ خواستار یک دگرگون سازی بنیادین اجتماعی بود. البته از جهاتی با انقلاب های تا کنونی و مرسوم و شناخته شده فرق داشت. مثلا مرجع و ایدئولوژی خاصی نداشت، سازماندهی و رهبری نداشت و یا در پی تصرف قدرت سیاسی نبود.

ما در آن روزها نمی خواستیم الیزه را اشغال کنیم. در همان شبی که به مقابل بورس پاریس رفتیم، به راحتی می توانستیم بورس را نیز مانند سوربن اشغال و تعطیل کنیم چرا که پلیسی از آن حفاظت نمی کرد. اما چنین دیدگاهی وجود نداشت. بنابراین انقلابی با ویژگی های خاص خود بود.

«ریمون آرون» با وجود اینکه منتقد جنبش می ۶۸ بود اما حرف درستی می زند وقتی که از «انقلاب ناپیدا» سخن می گوید. یعنی انقلابی که نمی توانیم نمونه آن را در میان انقلابهایی که تا آن زمان اتفاق افتاده بود پیدا کنیم. انقلابی که نمی خواهد انقلاب کند. چون وقتی شما انقلاب می کنید، انقلاب یک آغاز و پایانی دارد. اما انقلاب مه ۶۸ نمی خواست بدان معنا انقلاب کند، می خواست ادامه دار باشد، موردی نباشد که آغاز و پایانی داشته باشد.

### **یعنی دانشجویان قصد ایجاد تغییرات مورد نظرشان از طریق تصرف قدرت سیاسی را نداشتند؟**

بینید اصالت انقلاب می ۶۸ به خودش بود. می ۶۸ نمی خواست الگو داشته باشد و اگر نه الگوهایی چون انقلاب فرانسه، روسیه و چین پیش روی او بود. اتفاقا یکی از دلایلی که احزاب سیاسی در برابر این حرکت غیر عادی، خود انگیخته و نابهنگام نتوانستند برخورد مثبتی داشته باشند این بود که آنها الگوهای مشخصی داشتند، از جمله اینکه تغییر مناسبات اجتماعی باید از طریق تصرف قدرت سیاسی انجام شود و چون جنبش می ۶۸ خلاف الگوهای آنان بود نتوانستند آن را بپذیرند. نقطه شروع می ۶۸ تلاش برای تغییر در قدرت سیاسی نبود که مثلا با یک کودتا، شورش یا مانند آن خواسته هایش برآورده شود. می ۶۸ خواستار تغییر در مناسبات اجتماعی در همه ی سطوح، از محیط کار و تولید تا مدرسه، دانشگاه، رادیو و تلویزیون و دیگر نهادها بود. اینکه چه مناسبات نوینی باید برقرار شود؟ مثلا کارمندانی که بیمارستانها را اشغال کرده بودند در این خصوص بحث گفتگو می کردند که مناسبات در بیمارستان میان پرستاران، دکترها و بیماران چگونه باید باشد؟ چه ساختار درونی باید حاکم شود؟

در مدرسه و دانشگاه مسائلی همچون نوع آموزش و تدریس و اینکه چه هدفی را مدرسه یا دانشگاه باید دنبال کند، مورد بحث قرار می گرفت. اینکه نحوه اداره کلاسها و رابطه قیم مابانه و پدرسالارانه معلم و شاگرد، استاد و دانشجو، زیر سوال می رفت و تغییر آن یکی از خواسته ها بود.

### **این اتفاقات در چه وضعیت اجتماعی ایجاد شد؟ یا به عبارتی چه ریشه ای داشت؟ چه تضاد بین ساختار سیاسی و اجتماع بود که منجر به اتفاقات مه ۶۸ شد؟**

۳ دهه پس از جنگ در فرانسه را دهه های شکوهمند می نامند که تا دهه هفتاد طول می کشد. در این دوران شکوفایی اقتصادی حاکم بود و هنوز آن بحران اقتصادی که در دهه هفتاد در غرب ایجاد شد پدیدار نشده بود.

بنابراین رونق نسبی اقتصادی حاکم بود و این را بسیاری هم اشاره کرده اند. مثلا ما در فرانسه چیزی به نام بیکاری امروزی را نداشتیم. کار حتی برای ما جوانان ایرانی هم فراوان بود. البته ایرانیانی که آن دوران برای تحصیل در فرانسه بودند عموما از افشار مرفه بودند و نیازی به کار نداشتند اما کارهای موقت مثلا برای تابستانها فراوان بود و حقوق خوبی هم پرداخت می شد.

بنابراین، بحران اقتصادی وجود نداشت. اما از سوی دیگر، نظام، به هر حال نظامی سرمایه داری بود و رفاه به صورت عادلانه ای تقسیم نمی شد. به عبارت دیگر، عدالت اجتماعی در زمینه توزیع ثروت مشکل داشت. در این بین جنبش کارگری خواسته های مشخصی داشت که در پی می ۶۸ آنها را به کرسی می نشاند (از جمله اضافه دستمزد و آزادی های بیشتر سندیکایی و...). با این همه، خصلت اصلی جنبش ماه می حتی بعد از زمانی که جنبش کارگری به آن وارد شد، مطالبات اقتصادی و صنفی نبود.

موضوع چه بود؟ به اعتقاد من موضوع اصلی، کسری بزرگ در حوزه ی «دموکراسی اجتماعی» بود. به این معنا که در سطوح مختلف اجتماعی... مشارکت دیگران و مردم از سوی مقامات و دولتیان پذیرفته نمی شد، به رسمیت شناخته نمی شد.

انجمنهای مدنی به معنایی وجود داشتند. در آن دوران جامعه مدنی وجود داشت ولی نه به این صورت که حکومت کنندگان قبول کنند که این جامعه مدنی بالغ است و قادر است در مسائل مختلف کشور اظهار نظر کند؛ آن چیزی که به آن «به رسمیت شناختن» می گویند که مفهومی است که هگل آن را برای اولین بار طرح می کند.

جنبشهای انجمنی یا وجود نداشتند و یا در صورت وجود، حق دخالت آنها در امور به رسمیت شناخته نمی شد. می بینیم که بعد از می ۶۸ مواجه هستیم با فرایند رشد جنبش های اجتماعی و انجمنی. کمیته ها و انجمنهای فراوانی در مدرسه، دانشگاه، کارخانه شکل می گیرند و آنها می توانند با دیاوگ با مقامات در امور خود تا حدودی نقش داشته باشند.

بنابراین وقتی صحبت از تضاد بین ساختار سیاسی و شرایط اجتماعی می کنید، به نظر من نقطه ی گره اصلی این تضاد در آن جا بود که در آن مقطع، ساختار اقتدارگرای سیاسی به اشکال مختلف جامعه ی مدنی اجازه ی «تحقق بخشی خود» (به مفهوم هگلی یا مارکسی) را نمی داد.

### حوادث می ۶۸ را تا چه میزان متاثر از وضعیت آن روز جهان می دانید ؟

در مورد تاثیر پذیری از حوادث آن روز جهان ، به اعتقاد من ، ما در آن سالها چند گسست در جهان را شاهد بودیم که این گسست ها در واقع شکاف هایی در سیستم های شناخته شده حاکم ایجاد می کنند. شاید اگر این شکافها نبود ماه می ۶۸ بوقوع نمی پیوست. حوادثی مهم چون گسست چین و شوروی، شکاف ها در اردوگاه شوروی و یا انقلاب کوبا.

من در آن دوران در یک گروه مائوئیست به نام چپ پرولتاریایی *Gauche prolétarienne* عضو بودم. البته گروههای مختلفی با گرایشهای مختلف وجود داشتند مثلا تروتسکیست ها... اما یادم هست این جمله مائو را که در آغاز انقلاب فرهنگی چین گفته بود: «ستاد فرماندهی را به توپ ببندید» که در واقع منظور او رهبری خود حزب کمونیست چین بود. این شعار برای ما بسیار جذاب بود چون بدین معنا بود که آغاز تغییرات بنیادین از نفی خود حزب کمونیست شروع می شود، هر چند که مسائل آن سالها در چین ناشی از اختلافات درونی بر سر قدرت در رهبری حزب کمونیست بود... اما به هر حال برای ما به عنوان ناظرین

بیرونی چنین جمله ای از مائو بسیار جذاب بود. و در واقع آن خصلت ضد اتوریته بودن و ضد اقتدارگرایی را می رساند.

مسئله کوبا و حرکت چه گوآرا برای گسترش مبارزات ضد امپریالیستی در آن سالها و اینکه می گفت ۱،۲،۳ ویتنام ایجاد کنیم. خود جنگ ویتنام تاثیر فراوانی در فرانسه داشت ما کمیته های اقدام در پشتیبانی از مبارزات آزادیبخش ویتنام ایجاد کرده بودیم و این فعالیتها در می ۶۸ انجام می گرفت.

البته یک مسئله مهم دیگری که وجود داشت جنگ الجزایر بود و می بینیم که سوسیالیست های فرانسوی و حتی حزب کمونیست فرانسه موضع قاطعی در محکوم کردن استعمار فرانسه در الجزایر ندارند. این ها همه گسست هایی بود که دیده می شدند. مورد دیگر در جهان سوم و در فلسطین بود که بعد از نبرد کرامه یاسر عرفات رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین را که پیش از آن تحت نفوذ دولتهای عرب بود بدست می گیرد و مبارزات فلسطینیان را وارد مرحله ی جدیدی می کند.

در اینجا باید به حوادث پراگ و چکسلواکی در سال ۶۸ اشاره کنیم و شکافی که در اینجا و در بیخ گوش فرانسه در اردوگاه شرق و سوسیالیسم واقعاً موجود ایجاد شده بود. بنابراین معتقدم که این گسست های جهانی نقش نوعی کاتالیزور را برای جنبش می ۶۸ بازی می کنند. جنبش ماه می، می خواست یکی دیگر از این گسست ها باشد.

### چه ویژگیهای عمده ای را برای می ۶۸ می توان در نظر گرفت ؟

ویژگیهای مختلفی را برای جنبش می ۶۸ می توان برشمرد مثلاً زیر پا گذاشتن هنجارهای عمومی و اخلاقی رسمی که در این حالت به نوعی می توان گفت که جنبش مه ۶۸ به گونه ای جنبشی نیچه ای بود و ضد قواعد رسمی که افکار عمومی آن ها را مطلق می شناخت. بدین معنا جنبش می ۶۸ «ضد افکار عمومی» بود. مثلاً شعار مشهوری که در می ۶۸ سر می دادیم: «قدغن کردن، قدغن است» و بدین شکل آن قواعد مطلق را زیر سوال می برد. یا «خودانگیختگی جنبشی» که همه ی قدرت های اقتدارگر در برابرش قرار دارند. از این لحاظ می توان آن را جنبشی مارکسی دانست، آنجا که مارکس در مانیفست حزب کمونیست از شبخی صحبت می کند که همه ی قدرت های ملی و جهانی در صدد نابودی آن هستند.

اما مهمترین خصوصیت جنبش می ۶۸، به باور من، خصلت «ضد فرمانبرداری»، «ضد قیمومیت سالاری» و «ضد سلسله مراتبی» آن بود که از این لحاظ آن را می توان جنبشی کانتی نامید، آنجا که کانت بر انسان بالغ تاکید می کند انسانی که از حالت صغیر بودن خارج شده است. در آن یک ماه و اندی روز، دانشجویان و مردم وارد صحنه شده ی فرانسه می خواستند نشان دهند که بالغ هستند و به مرجع یا قیم نیازی ندارند و از چیزی که نتوانند راجع به آن بحث و نقد داشته باشند اطاعت نخواهند کرد.

در این میان مناسبات در مدرسه و دانشگاه و خانواده ها زیر سوال می رفت و نقد می شد. حتی در مورد ژنرال دوگل شما توجه کنید که به هر حال دوگل، فرانسه را نجات داده بود و نقش پدر ملت را داشت و انتقاد از او آسان نبود البته نه به آن سیاقی که در حکومتهای استبدادی و توتالیتر وجود دارد اما به هر حال دوگل نقشی پدرسالارانه داشت.

در خصوص احزاب و سندیکاها هم این روحیه قیم سالارانه را می دیدیم. اینکه اینان نیز هیچ تغییری را نمی پذیرفتند و هرکسی که مخالف خط رهبری بود را اخراج می کردند. در سندیکاها هم همین وضعیت وجود داشت.

برایتان مثالی می زنم. ما درمی ۶۸ مدرسه را اشغال کرده بودیم و در نزدیکی مدرسه ما کارخانه رنو وجود داشت که بزرگترین کارخانه فرانسه بود و کارگران آنجا را اشغال کرده بودند.

آن زمان ما که دانش آموز بودیم گروههایی تشکیل می دادیم به کارخانه رنو می رفتیم با کارگران جوان ارتباط و بحث و گفتگو می کردیم اما اعضای سندیکا که در میان آنها کادرهای حزب کمونیست فرانسه هم بودند با ما برخورد می کردند و حتی گاهی اوقات با خشونت ما را بیرون می انداختند به این بهانه که شما خرده بورژوا هستید و می خواهید جنبش کارگری را از رهبری اش جدا کنید و منحرفش سازید.

**چرا نهادهای اجتماعی مانند احزاب و سندیکاها که عمدتاً در غرب در تغییرات حضور و نقش دارند در این داستان حضورشان کم رنگ می شود و حتی عقب می مانند و جلوی آن هم می ایستند و در نهایت جنبش می ۶۸ با همکاری آنان به نوعی متوقف می شود؟**

می دانید که در نهایت دولت با جنبش کارگری توافقنامه ای امضا کرد که بسیاری از خواسته های اقتصادی آنها را برآورده ساخت و از سوی دیگر دوگل هم با انحلال مجلس اعلام کرد که اگر تغییر می خواهید این گوی و این میدان، برای تغییر باید انتخابات برگزار شود و به همین دلیل باید صلح و آرامش به کشور بازگردد. باید اعتصابات و اشغال کارخانه ها و دیگر نهادها و مراکز آموزشی خاتمه یابد و در آستانه انتخابات روال عادی امور از سر گرفته شود، احزاب و سندیکاها هم از این تاکتیک حمایت کردند و نهایتاً در عرض چند روز حوادث می ۶۸ پایان می یابد.

علت مخالفت احزاب را اینگونه باید دید که اولاً جنبش می ۶۸ تحت کنترل آنها نیست و حتی مخالف ایدئولوژی و الگوی خاصی است که این احزاب در سر دارند. از سوی دیگر احزاب چپ سنتی معتقد بودند که جنبش باید رهبری داشته باشد و جنبش می ۶۸ رهبری مشخصی نداشت بنابراین، در چنین شرایطی، هنگامی که جنبش دانشجویی راه افتاد و کارگران نیز، بدون دستور رهبری سندیکاها، به آن پیوستند، این احزاب نه تنها غافلگیر شدند بلکه حتی در برابر جنبش ایستادند.

به همین دلیل دانشجویان را به چپ روی متهم می کردند و اینکه حرکت جنبش عملاً به پلیس کمک می کند و دانشجویان با ترساندن مردم به دولت حاکم کمک می کنند.

وقتی دانشجویان شعارهایی مبنی بر پیوند دانشجوی و کارگر را می دادند دانشجویان را متهم می کردند که تلاش دارند کارگران را از رهبری خود جدا کنند و یا به آنها انگ خرده بورژوا بودن می زدند و این قبیل رفتارها که مختص احزاب توتالیتار لنینی - استالینی بود. احزاب سنتی چپ به جای استقبال از این پدیدار نا بهنگامی که یونانی ها به آن «کایروس» Kairos می گویند (لحظه ی نا بهنگام تصمیم گیری)، در برابر آن ایستادند و عملاً نتوانستند نقشی در این جنبش ایفا کنند.

اتفاقاً از همین جا است که دوران افول حزب کمونیست فرانسه آغاز می شود اگر چه این حزب تا مدتی ۱۵ تا ۲۰ درصد آرا را خواهد داشت اما سیر تاریخی نزولی آن در جامعه ی فرانسه ریشه در می ۶۸ دارد. شما اگر نگاه کنید می بینید که بزرگترین سازمان جوانان را حزب کمونیست فرانسه داشت که در می ۶۸

این سازمان از هم می‌پاشد. به این معنا که اکثر کادرها و فعالان از آن جدا می‌شوند و به سمت مائوتیسم یا گواریسیم گرایش می‌یابند و یا به خط مشی فوکو رو می‌آورند.

بنابراین می‌خواهم به این نتیجه برسم که سیستم‌هایی که بر روی الگویی مجرد و مطلق ایستاده‌اند و آمادگی پذیرش نوآوری و نقد و ابداع و نگاهی بغرنج و چندانه را ندارند... دوام تاریخی نخواهند داشت. نمونه‌ی سیستم شوروی و اقمار آن را به شکل مشخص در این زمینه داریم.

**دیدگاه روشنفکران نسبت به جنبش می‌۶۸ چگونه بود؟ آیا منتقدان سرسختی در میان آنها حضور داشته است؟ می‌بینیم که افرادی مثل «آلن تورن» و یا «آندره مالرو» انتقادات بعضاً تندی را از عملکرد دانشجویان می‌کنند.**

حالا مورد مشخص «تورن» را که نام بردید، «آلن تورن» اصل موضوع نوآوری، تغییر روابط و ساختارهای کهنه، انتقاد به نظام تولیدگرا (تولید برای تولید) و خواسته‌های اینچینی می‌۶۸ را می‌پذیرد. انتقاد مهم «تورن» در خصوص زیر سوال بردن مدرنیته در می‌۶۸ است. او عاشق مدرنیته است و یکی از شعارهای می‌۶۸ زیر سوال بردن همه چیز و از جمله خودِ مدرنیته سرمایه‌داری است، چیزی که ما به عنوان پست مدرنیسم می‌گوییم که در آن زمان حضور فکری نیرومندی دارد. در مورد «آندره مالرو»، او از اندیشه‌های جوانی خود دست بر می‌دارد و اصلاً عاشق ژنرال دوگل می‌شود. آقای مالرو در می‌۶۸ وزیر فرهنگ بود یعنی روشنفکری دولتی محسوب می‌شد.

اما خب در طرف مقابل ما «ژان پل سارتر» را داریم که به میان دانشجویان می‌آید، با آن‌ها گفتگو می‌کند و بخاطر دارم که «سارتر» در برابر کارخانه رنو هم حضور پیدا می‌کند، روی چهار پایه‌ای می‌ایستد و با کارگران اعتصابی صحبت می‌کند. به هر حال گروهی از روشنفکران سرشناس آن دوران، موافق و گروهی منتقد بوده‌اند.

اما باید بدانیم که بسیاری از روشنفکرانی که سرشناس نبوده‌اند نیز در این جریان حضور داشته‌اند. یکی از نمونه‌های روشنفکری و فرهنگی در می‌۶۸، جلساتی بود که با حضور روشنفکران در تئاتر «اودئون» پاریس که اشغال شده بود برگزار می‌شد و در خصوص مسائل مختلف هنر، سینما و تئاتر بحث و گفتگو صورت می‌گرفت. بسیاری از اهل هنر و فرهنگ همراه و همسوی این جنبش بودند. فستیوال سینمایی «کن» نیز از موج می‌۶۸ جان سالم به در نمی‌برد و با دخالت معترضینی چون «گودار» برگزار نمی‌شود. اصلاً یک سبک سینمایی ایجاد می‌شود که متأثر از می‌۶۸ است.

یا مثلاً متفکری چون «کاستوریادیس» که روشنفکری یونانی الاصل بود و گروهی هم تشکیل داده بود. آنها کتاب «سوسیالیسم، یا بربریت» را منتشر کردند. دیدگاه آنها در مورد سوسیالیسم کاملاً آزادیخواهانه و در نفی دیدگاه‌های لنینی-استالینی بود.

اتفاق دیگری که در می‌۶۸ افتاد آن بود که خیلی از کتاب‌هایی که ممنوعه شمرده می‌شد یعنی گرایش غالب رسمی چپ می‌گفت که این کتاب‌ها را نباید خواند چون «ضد مارکسیستی» هستند، رو آمدند. تا آن زمان زیاد از «گرامشی» و یا «رزا لوکزامبورگ» یا «پانه کوک» هلندی یا «بوردیگا»، «لوکاش» و «کوروش» و... کسانی که سیستم لنینی - استالینی، آنها را محکوم می‌کرد، سخنی به میان نمی‌آمد. در

می ۶۸ کتابها و اندیشه هایی که عموماً از موضعی چپ منتقد سیستم شوروی بعد از انقلاب اکتبر بودند، منتشر می شود.

### **مورد جالبی را مثلاً من شنیده ام که دانشجویان دفتر «تئودور آدرنو» را اشغال می کنند و او برای بیرون انداختن دانشجویان از پلیس کمک می خواهد.**

این اتفاق در آلمان بوده است. باید در این خصوص به اندیشه ها و کتابهای «هربرت مارکوزه» هم اشاره کرد که به نوعی پیش بینی می کند نقش دانشجویان در حوادث می ۶۸ را، البته من در آن زمان آثار «مارکوزه» را نخوانده بودم اما بخاطر دارم که این در ذهن ما بود. خاطره جالبی در این خصوص داشتم که یک سال بعد از حوادث می ۶۸ ما در مدرسه یک معلم ریاضیات عالی داشتیم که بسیار ارتجاعی بود و در جریان حوادث می ۶۸ هم حاضر به تعطیلی کلاسهای خود نبود که البته بعداً مجبور به این کار شد. ما برای اینکه به ایشان اعتراض کنیم، با چند نفر از دوستان رفتیم و کتاب «انسان تک بعدی» نوشته «مارکوزه» را بدون اینکه خودمان خوانده باشیم خریدیم، بسته بندی کردیم و به او هدیه دادیم و او از آن به بعد با ترش رویی به ما نگاه می کرد. می خواهم شرایط آن زمان و جو حاکم را برای شما بگویم.

آنچه هست دانشجویان تمامی موارد را زیر نقد می بردند، بنابراین اشغال موسسه ای که شاید آن را هم درگیر همان ساختار غلط آموزشی می دانستند دور از ذهن نبوده است. البته قبول دارم که خواسته ها و نقدهای آنان در بسیاری موارد یوتوپی و تخیلی و یا غیر واقع بینانه و بچه گانه بود اما بخش مهم پیام می ۶۸ مبنی بر اینکه هیچ چیز قطعی و مسلم نیست و قابل تغییر و نقد است بود که جالب می نمود.

### **چه شعارهایی در آن روزها به صورت عمده سر داده می شد؟**

درست است که شعار بسیار معروف «قدغن کردن، قدغن است» به نوعی پرچم برای می ۶۸ تبدیل شده است.

اما دو سه شعار بیش از همه مرا تکان داد. شعارهایی با مضمون اینکه تخیل بر سر قدرت قرار بگیرد. مثلاً شعاری داشتیم با این عنوان که «در زیر سنگ فرشها، ساحل دریا»، منظور از سنگ فرشها همان سنگ قلوه های کف خیابانهای پاریس بود که دانشجویان از جا در می آوردند. این شعار خیلی معنا دارد. می شود گفت، به گونه ای تخیل و آرمان در برابر مادیت قرار می گیرد.

می دانید که یکی از رهبران اصلی می ۱۹۶۸ یک دانشجوی فرانسوی-آلمانی به نام «دانیل کوهن بندیت» بود که از مادر، آلمانی، از پدر فرانسوی و یهودی بود. در جریان حوادث آن روزها دولت فرانسه او را به این اتهام که خارجی است، از فرانسه اخراج می کند. البته او چند روز بعد مخفیانه به فرانسه بر می گردد و به سوربون که تحت اشغال دانشجویان بود می رود و در آن جا مستقر می شود. اما در آن روزها تظاهرات وسیعی در حمایت از او و رد این اقدام دولت فرانسه انجام می شود. من در آن تظاهرات شرکت

کردم. در آن جا، شعاری که برای من بسیار جالب بود و خودم هم بارها آن را فریاد زدم این بود که «ما همه یهودیان آلمانی هستیم!» این شعار در واقع بیانگر خواست ما بر بازگشت «کوهن بندیت بود». توجه کنید که میان آلمان و فرانسه ۳ جنگ عظیم (جنگ ۱۸۷۰ و دو جنگ جهانی) با میلیون ها کشته و زخمی روی داده است. فرانسه در طول جنگ جهانی دوم در اشغال آلمان بود و از سوی دیگر در خود فرانسه جنبشهای راستگرای فاشیستی که با یهودیان مخالف بودند حضور داشتند و از دیگر سو ما کشتار جمعی یهودیان در آلمان نازی در اطاق های گاز را داریم. در این فضای تاریخی، سر دادن آن چنین شعاری نشان از نفی هر نوع برتری نژادی، دینی، ملیتی... بود که ماهیتی به غایت و عمیقاً مترقی و جهان روا به آن می بخشید.

### آیا می ۶۸ می تواند پیامی برای امروز ما داشته باشد؟

اگر از موضع روح تاریخ هگل نگاه کنیم، اگر می ۶۸ روحی داشته باشد. اگر این روح ظاهر شود. چون در «هاملت»، هنگامی که روح پدر ظاهر می شود و در گوش فرزند حقیقت افشا گرانه ای را می خواند. چون در «اشباح مارکس» دریدا، هنگامی که روحی از مارکس، دست به افشای آن چه که پس از او و به نام او انجام می دهند، می زند.. باری اگر روح مه ۶۸ ظاهر شود، در وجه جهان روایش و نه صرفاً ملی و فرانسوی اش.. این روح چه پیامی برای امروز ما خواهد داشت؟ چه حقیقتی را با ما در میان خواهد گذارد؟ ابتدا، نفی اقتدارگرایی، قیمومت سالاری و مرجع باوری و دعوت به به بالغ شدن و خروج از حالت صغیری است: مستقل و خودمختار شدن انسان نسبت به قدرت های برین و استعلا، چه آسمانی و چه حتا زمینی.

سپس، به پیشواز چندگانگی (پلورالیسم) رفتن است، یعنی پذیرفتن و به رسمیت شناختن چندانی سیاسی، فرهنگی، نظری، فکری، زبانی، ملییتی، دینی و غیر دینی...

و سرانجام، پیام دیگر می ۶۸ برای امروز ما ، تلاش برای جست و جو و کشف راه های نو و جدید و بدیع در گسست از جزمیات و مطلق اندیشی ها و راه های پیموده شده و شکست خورده ی گذشته است.